

خاتم اولیاء

از دیدگاه ابن عربی
و علامه سید جلال الدین آشتیانی

محمد ملکی (جلال الدین)

مقدمه

مسئله خاتمیّت و ولایت از جمله مسائلی است که علاوه بر فقیهان و متکلمان، فیلسوفان و عارفان نیز از آن غفلت نکرده و به آن پرداخته‌اند، و در این میان، استاد سید جلال الدین آشتیانی (۱۳۰۴-۱۳۸۴) و محیی الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ.ق.) از جمله حکیمان و عارفانی هستند که در آثار خود به تفصیل به این موضوع پرداخته‌اند. نگارنده بر آن است تا در حدّ توان خود، پس از مقدمه‌ای کوتاه، دیدگاه آنان را به اختصار بیان کرده و سپس به مقایسه این دو دیدگاه پردازد.

واژه «ولی» در لغت و اصطلاح

لغت‌شناسان چندین معنا برای واژه «ولی» ذکر کرده‌اند که وجه جامع آنها «قرب» است.^۱ این ماده در قرآن کریم ۱۲۴ بار در قالب اسم و ۱۱۲ بار در قالب فعل آمده است، و گاه با مفهوم اسم فاعل و گاه با مفهوم اسم مفعول نیز به کار رفته است.

ولاء، ولایت، ولایت، ولی، مولی، همه از ماده «ولی» مشتق شده‌اند، معنای اصلی کلمه همان طور که در مفردات راغب، آمده قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به گونه‌ای که

فاصله‌ای در میان نباشد. از این رو، اهل لغت «ولی» را نزدیک شدن و دوست و مددکار، دوست دار، هم‌پیمان و یاور، قُرب، (اعمّ از قُرب مکانی و قُرب معنوی) و تصدّی امر، معنا کرده‌اند. در زبان عربی به بارانی که پس از باران فرو ریزد نیز «ولّی» می‌گویند که جمع آن «اولیة» آمده است. در اصطلاح عرفان به کسی «ولی» گویند که عهده‌دار کار دیگری شود که در این صورت جمع آن «أولیاء» و مؤنث آن «الولّیة» و «ولّیات» است.^۲ این واژه، هم در امور مادّی و جسمانی و هم در امور معنوی و مجرد، به کار رفته است، ولی آن‌چه مسلم است این است که این واژه از راه تشبیه معقول به محسوس و یا از راه تجرید معنای محسوس از خصوصیات مادی، در معنویات به کار برده می‌شود.^۳

اما «ولی» در اصطلاح عرفان به گونه‌ای دیگر معنا شده است. عبدالرزاق کاشانی عارف و صوفی قرن هشتم در اصطلاحات الصوفیه می‌نویسد: «ولی، کسی است که خداوند کار او را به عهده بگیرد و او را از گناه باز دارد و او و نفسش را به نومیدی رها نکند تا در کمال به مردان حق برسد.»^۴

ملاصدرا، در توصیف ولی می‌گوید: «ولی» کسی است که کامل و فانی و مضمحل و محو در حق باشد.»

برخی دیگر ولی را عارف بالله دانسته‌اند و هم‌چنین برخی گفته‌اند که: «ولی کسی است که در حال خود فانی و در مشاهده حق باقی باشد و او را از نفس خود اخباری و با غیر حق قرار نباشد.»^۵

بایزید بسطامی می‌گوید: «ولی کسی است که خدا و صفات او را بشناسد.»^۶ و قیصری می‌نویسد: «فالولی هو الفانی فی الله، القائم به.»^۷ جامی نیز در نفحات الأنس می‌نویسد: «ولی کسی است که از حال خود فانی و در مشاهده حق باقی است و خود از نفس خود خبر ندارد و اگر با غیر حق باشد عهد و قرار نباشد.»^۸

سمت و سوی همه تعاریف به یک سو است و آن این‌که ولی کسی است که خداوند کار او را بر عهده می‌گیرد و وی را از گناهان باز می‌دارد. براساس آیه شریفه «و هو یتولّی الصالحین»^۹ اوست که شایستگان را یاری می‌رساند. خداوند متولی امور صالحان می‌شود و به‌طور خلاصه، در اصطلاح عرفان «ولی» کسی است که از خود و نفسانیت خود فانی و باقی در حق باشد.

واژه «ولایت» در لغت

ولایت در لغت مصدر و در مقام ولایت بر مردم، اسم مصدر است؛^{۱۰} بعضی «ولایت» به کسر و او را، به معنای امارت و «ولایت» به فتح و او را به معنای نصرت، تصدّی و صاحب اختیار معنا کرده‌اند؛^{۱۱} و برخی گفته‌اند که در هر دو صورت به یک معناست که همان صاحب اختیار و متصدّی امور ظاهری بندگان باشد. «المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض». ^{۱۲} طبرسی، صاحب مجمع البیان می‌نویسد: ولایت و ولایت مانند وکالت، وکالت و وصایت و وصایت به جای یک‌دیگر و همه به یک معنا به کار رفته‌اند. و در ذیل آیه ۴۴ سوره مبارکه کُهِف به اختلاف قرائت‌ها نیز، اشاره کرده است.^{۱۳}

ولایت در اصطلاح عارفان عبدالرزاق کاشانی می‌نویسد:

ولایت، یعنی قیام بنده برای حقّ، زمانی که فنای در ذات حقّ شود و در این صورت امر او را حضرت حقّ به عهده می‌گیرد تا با این عمل به مقام قُرب الاهی نزدیک شود.^{۱۴}

علامه طباطبایی نیز، به نوعی فناء فی ذات را پذیرفته است. ایشان در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۵} به تفصیل درباره «ولی» و «ولایت» مؤمنان و ولایت خداوند بر مؤمنان بحث کرده‌اند.^{۱۶}

به اعتقاد قیصری، «ولایت، باطن نبوت است و شمولش از نبوت بیشتر است؛ زیرا هم شامل نبوت و هم ولایت می‌شود و انبیای الاهی خود اولیاء‌اند.»^{۱۷} او در رساله الولایه می‌نویسد: «ولایت» از «ولی» برگرفته شده که به معنای «قُرب» است و با توجه به همین معنا حبیب را ولی نامیده‌اند به این دلیل که نزدیک‌ترین شیء به محبت است. «ولی» در اصطلاح، نزدیکی به حق تعالی است که شامل عامه و خاصه است.^{۱۸} و عام بودن بر کسانی است که به خدا ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند. در آیه مبارکه آمده است: «اللّٰهُ وَلِيّ الَّذِينَ آمَنُوا يَخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^{۱۹} اما ولی خاص و یا خاصه فانی در خداوند سبحان است.

هجویری می‌نویسد: «ولایت» به کسر «واو» به معنای امارت و تولیت و سلطنت و به فتح «واو» به معنای محبت است. ولایت، مأخوذ از «ولی» به معنای قُرب

هم استعمال شده است. ولایت در اصطلاح اهل معرفت، حقیقت کلیه‌ای است که شأنی از شئون ذاتیه حق، و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تعینات و متصف به صفات ذاتیه الاهیّه و علت ظهور و بروز حقایق خلیفه، بلکه مبدأ تعیین اسمای الاهیّه در حضرت علمیه است. «و هو الولی الحمید»^{۲۰} و «اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات»^{۲۱} ولایت به معنای قرب و محبوبیت و تصرف و ربوبیت و نیابت و غیر اینها، از معانی دارای مراتبی است مقول به تشکیک و دارای مراتب و مظاهر متعدد، که برخی از مراتب اوسع و اعم از مراتب دیگر است. باطن ذات ولایت، کنز مخفی است و به حسب ظهور دارای دوایر متعددی است که آن دوایر متصف به شدت و ضعف و کمال و نقص اند.^{۲۲}

از این رهگذر است که باطن نبوت، ولایت است که بر دو وجه عام و خاص نماد و نمود پیدا می‌کند که نخستین آنها کسانی را در برمی‌گیرد که به خداوند ایمان آورده‌اند و بر حسب مراتب خویش، اعمال خود را در راستای نیل به قرب الاهی به جا می‌آورند و از همین رو در آیه شریفه سوره بقره آمده است «اللّه ولی الذین آمنوا»^{۲۳}. وجه دوم آن که خاصّه باشد، در این صورت شامل سالکان واصل و باقیان در بقای خداوند می‌شود.

ولایت مطلقه و ولایت عظمای همان ولایت لاهوتی؛ ولایت کبرا همان ولایت جبروتی؛ ولایت وسطا^{۲۴} همان ولایت ملکوتی و ولایت صغرا همان ولایت ناسوتی است.

ولایت مطلقه،^{۲۵} بی هیچ قید و شرطی از آن خداوند است و در آیه‌های قرآن هم به این موضوع تصریح شده است. ردای ولایت عظمای برای قامت حضرت رسول اکرم (ص) دوخته شده است که در وجود مبارک قبله اهل یقین، علی امیرمؤمنان تجلی یافته است، و ولایت کبرا را از شئون دیگر انبیا دانسته‌اند، و ولایت وسطا را از صفات اولیاء اللّه شمرده‌اند و ولایت صغرا، به برجستگان از مؤمنان و عارفان تعلق دارد، که اولیاء نیز خود اقسامی دارد همچون: أقطاب، افراد، أوتاد، نُجبا و نُقبا؛ و این جاست که باید به اختصار گفت که الولی هو العارف باللّه. این «ولی» با این صفات می‌تواند بر مؤمنان ولایت داشته باشد، و در قرآن کریم نیز چنین تعبیر شده است که «اولئک بعضهم اولیاء بعض»^{۲۶} و یا در آیه کریمه دیگر آمده است «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض»^{۲۷}.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه «فاللّه هو الولی»^{۲۸} می‌فرماید: «این جمله انکار سابقون است

که چرا غیر خدا را «ولی» خود گرفته‌اند، و این دلیلی بر «ولی» بودن حضرت حق است و انحصار ولایت حضرت حق از تقدیم ضمیر «هو» بر «ولی» فهمیده می‌شود» و می‌فرماید «تنها و تنها او ولی است و این همان مسئله‌ای است که در اصطلاح و عرف عارفان از آن به «ولی مطلق» تعبیر می‌شود.»^{۲۹}

مفهوم ولی، در عرفان اسلامی

در آموزه‌های دوران آغازین عرفان اسلامی «انسان کامل» ولی خداست که بیشتر صوفیان و عارفان مصداق آن را رسول مکرم اسلام (ص) و امام العارفین امیر مؤمنان علی (ع) می‌دانند و در آموزه‌های شیعی، امامان دوازده گانه نیز از مصداق «انسان کامل» به‌شمار می‌روند.

به هر حال، سابقه‌واژه «ولی، ولایت، اولیاء» در میان مسلمانان به سابقه اسلام پیوند می‌خورد و این واژه هم در قرآن کریم و هم در سخنان معصومان^{۳۰} و هم در نوشته‌های عارفان و فیلسوفان بزرگ مسلمان به کار رفته و مصداق آن انسان‌های بزرگی دانسته شده که به نوعی بر مردم ولایت داشته‌اند، تا آن‌جا که شیخ محمد لاهیجی درباره «ولایت» و «ولی» می‌گوید: حضرت حق، به حکایت از قول حضرت یوسف می‌فرماید: «انت ولی فی الدنيا و الآخرة»؛ این نوع «ولی» جاری بر بندگان خاص حضرت حق است.^{۳۱}

ولی و ولایت از دیدگاه ابن عربی

یکی از مباحثی که در آموزه‌های محیی‌الدین ابن عربی (عارف معروف قرن هفتم هجری) شکل گرفت، مسئله خاتم اولیاء و ولایت عرفانی است. او مفهوم «ولایت» را این‌گونه تعریف می‌کند:

«فالولاية نبوة عامة، و النبوة التي بها التشريع نبوة خاصة»^{۳۲} «و الولاية له الاولیة، ثم تنصحب و تثبت و لاتزول».^{۳۳} «فالولی لا يأخذ النبوة من النبى الا بعد أن يرثها الحق منهم ثم یلقبها الی الولی.»^{۳۴} «أن الولاية هی المحیطة العامة»^{۳۵}

با توجه به عباراتی که ذکر شد، ابن عربی، «ولی» را مرشد کامل، شامل و ناظر بر دیگر موجودات معرفی می‌کند که فرد اکمل آن خداوند متعال است که ولایت او در سیر نزولی به دیگر اولیا می‌رسد. به اعتقاد محیی‌الدین ابن عربی، جایگاه ولی، کمالی است ازلی که بالاترین سیر

بشری به حساب می‌آید، و مقامی است که مقام نبی نیز فروتر از آن است. کوتاه سخن این که ابن عربی، ولایت را به ولایت الاهی، ولایت بشری و ولایت ملکی تقسیم کرده و ولایت بشری را نیز به دو قسم عام و خاص تقسیم می‌کند.^{۳۶}

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی

ابن عربی دایره ولایت را گسترده‌تر از نبوت و رسالت دانسته و با اعتقاد به ختم نبوت و رسالت بحث‌های پردامنه‌ای درباره ختم ولایت دارد. او ولایت را همان مقوله نبوت و رسالت دانسته و آن را مقامی می‌داند که با کسب علم حاصل نمی‌شود، بلکه علم هدیه و موهبتی الاهی است و به کسی اختصاص دارد که رحمت خداوند شامل او شود.

ألا ان الرسالة برزخیه ولا یحتاج صاحبها لنیة
فان الاختصاص بها منوط كما دلّت علیه الاشعرية
و ما من شرطها عمل و علم و لا من شرطها نفس زکیة^{۳۷}

همین نظریه وی در این موضوع باعث شده جمعی به او نسبت کفر و کفری دهند و جمعی نیز او را خاتم ولایت مقیده بدانند.^{۳۸} البته، باید توجه داشت که عبارات ابن عربی در موضوع ختم ولایت، بسیار آشفته است. او در الفتوحات المکیة با اشارات و کنایات و گاه به صراحت، چندین نفر را به عنوان خاتم اولیا معرفی می‌کند. او گاه خود را خاتم اولیاء معرفی نموده و در برخی موارد نیز مقام ختم ولایت را از آن حضرت عیسی (ع) دانسته و تقریباً این نظر را بیشتر تقویت می‌کند، و گاه حضرت رسول (ص) را خاتم ولایت مطلقه معرفی می‌نماید و در جای دیگر حضرت صاحب الامر (عج) را خاتم اولیاء دانسته است، و گاه مقام ختم ولایت را از آن مردی از عرب می‌داند^{۳۹} و در برخی از آثارش نیز حضرت علی (ع) را خاتم اولیاء معرفی نموده است.^{۴۰}

ابن عربی در مقام ارائه نظر و به اصطلاح از دید عرفان نظری، همانند بیشتر عارفان بر این باور است که ولایت انبیا و اولیا در دو وجه خاصه و عامه نماد و نمود پیدا می‌کند؛ ولایت عامه که همه مؤمنان به جهت ایمانشان به حضرت حق، می‌توانند به آن آراسته شوند^{۴۱} و اما ولایت خاصه از آن عارفان و ره یافتگان به حق است که عبارت است از «فناى عبد در حق و قیام عبد به حق»، به این معنا که عبد در این مقام از خود رها گشته و بقای خود را در بقای ذات حضرت حق

می‌بیند. در این صورت است که مقام ولایت به مقام نبوت و رسالت احاطه پیدا می‌کند و برتری آن ثابت می‌شود،^{۴۲} و برتری «ولی» از آن‌جا پیداست که خداوند در آیه شریفه «اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^{۴۳} خود را ولی نامیده است.^{۴۴}

البته، این موضوع باعث شده تا مخالفان ابن عربی، این بخش از کلمات وی را به درستی فهم نکنند و چنین بیندارند که او مطلق ولایت را در هر کسی که تحقق یابد به نبوت و رسالت برتری داده است.^{۴۵} این اشکال پندار ناپخته‌ای بیش نیست، اما اشکالی که هست و ابن عربی هم به درستی نتوانسته آن را تقریر و تبیین کند^{۴۶} تعیین مصداق «خاتم اولیاء» و «ولی» در «مقام ولایت» است، و همین مسئله شارحان فتوحات مکیّه و فصوص الحکم را به دام توجیه و تأویل انداخته و پیروان مکتب او را به مجازگویی واداشته است.

همان‌طور که ذکر شد عبارت ابن عربی در موضوع ولایت بر یک مدار نمی‌چرخد و اساس آن بر یک محور اصلی استوار نیست. اما پرسش این‌جاست که چرا او این‌گونه عمل کرده است؛ آیا تقیّه - این‌گريزراه همیشه علمای شیعه در طول تاریخ - دامن‌گیر او نیز شده است، یا این‌که تحریر فتوحات مکیّه به درازا کشیده^{۴۷} و سیر منطقی و انسجام مطالب در هم خلط شده و یا کلمات عرفای پیشین به درستی به دست او نرسیده و سپس به شرح و تفسیر مسائل و اصطلاحات بی‌اساس پرداخته است و در این مدت نظرش تغییر کرده است و یا خود از تعیین مصداق عاجز مانده است و یا نخواسته با توجه به جوّ حاکم بر آن زمان نظر خود را بیان کند و از همین رو، پناه به تشبث و مجاز برده است.^{۴۸}

مصادیق خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی

محبی‌الدین ابن عربی در چندین جای الفتوحات المکیّه، خود را به نوعی خاتم اولیاء معرفی می‌کند و آن‌گونه در این باب سخن می‌گوید که شگفت‌انگیز است.^{۴۹}

او ابتدا جوابی را که با استناد به حدیثی از رسول خدا (ص) «المبشرات»^{۵۰} می‌نامد، می‌نویسد: «رسول خدا را در مبشره‌ای دید و آن حضرت فصوص الحکم را به دست او داد و فرمود: «به سوی مردم برو و مطالب این کتاب را به آنان برسان». و در جای دیگر درباره مبشرات چنین نقل می‌کند: «رسول الله فرمودند: «پس از من چیزی از نبوت و پیامبری باقی نمی‌ماند، تنها چیزی که بعد از من می‌ماند» مبشرات» است. گفتند: یا رسول الله مبشرات چیست، فرمود:

رؤیای صادقه‌ای است که مؤمنان آن را می‌بینند . «

«ابن عربی در جای جای فتوحات مکیه، خود را به عالم بالا متصل می‌کند و با این گونه ادعاها از همان ابتدا خوانندگان را از انتقاد خلع سلاح می‌کند . برای مثال در جلد اول الفتوحات المکیه می‌نویسد : به خدا سوگند که من حتی یک حرف از آن را جز از راه املائی الاهی و القای ربانی یا دم روحانی در دل و ذهن کیانی ننوشته‌ام . ۵۲

او با این عبارت تمام مطالب خود را الهام الاهی و القاء از طرف حضرت حق دانسته و در چندین جای دیگر فتوحات مکیه نیز به خواب‌هایی که در مکه و دمشق دیده و در آنها فیوضات الاهی بر وی نازل شده ، سخن می‌گوید . ۵۳

این گونه ادعاها در آثار او که باید از جمله فتوحات مکیه ربانی شیخ دانست فراوان به چشم می‌خورد . بنا به فرموده سیدنا الاستاد مرحوم آشتیانی : «ابن عربی در فتوحات مکیه زشت و زیبا و غث و سمین را به هم آمیخته و لذا مکاشفات و واردات قلبی او متنوع و القائات او گاهی مضطرب و خالی از تشویش و تناقض نیست . ۵۴

او خواب دیگری نقل می‌کند و می‌نویسد :

در سال ۵۹۹ ق در خواب دیدم که دو خشت ، یکی طلا و دیگری نقره ، از دیوار کعبه افتاده و ناگاه دیدم نفس من به صورت خشت در آمده و در جای آن دو خشت افتاده ، قرار گرفته است ، بدین صورت دیوار کعبه کامل گردید . از خواب بیدار شدم و خداوند را سپاس گفتم و خواب خود را چنین تأویل و تعبیر کردم که من در میان مردم به گونه‌ای هستم که رسول الله در میان انبیاست و شاید کسی باشم که خداوند ولایت را به او ختم کرده است . ۵۵

او این خواب را با حدیث حضرت رسول (ص) ۵۶ تطبیق می‌دهد و خود را آخرین خشتی می‌داند که کعبه را تکمیل کرده و چونان که رسول خدا آخرین نبی ای بود که نبوت به او تکمیل شد و با تشبیه این خواب به خاتمیت پیامبر ، او نیز خود را خاتم ولایت قلمداد می‌کند و در ادامه می‌نویسد : رؤیای مذکور را در مکه برای کسی که علم تعبیر رؤیا می‌دانست و اهل تَوَزُر بود نقل کردم ، ولی از بیننده آن نام نبردم ، او هم رؤیای مرا آن چنان که خود تعبیر کرده بودم ، تعبیر کرد . ۵۷

البته ، در این که اولیاء الله را ولایتی است شک و تردیدی نیست و ابن عربی نیز از اولیاء الله است ، ولی سخن این جاست که او خودش را خاتم اولیاء ، مقامی که در واقع از آن رسول الله

است، دانسته و در عین حال چندین نفر دیگر را هم از جمله مصادیق خاتم اولیاء معرفی کرده است، در حالی که خاتمیت با ولایت مؤمنان فرق دارد و آن از مصادیق ولایت عظاماست. گرچه او ولایت را برای خود در عرض آن ولایت قلمداد می‌کند و در ادامه می‌گوید که شاید، ولایت به من ختم شود. ^{۵۸} افزون بر این، قیصری نیز به این مطلب تصریح کرده و می‌نویسد: «از شأن خلافت است که روزی به پایان برسد، چون آن یک امر متناهی است و هر چیزی که در آن تنهایی باشد و خلافت از جمله آن است، پایان پذیر خواهد بود. از آن جا که «ولایت» به مطلقه و مقیده تقسیم می‌شود و مراد از مطلقه، ولایت کلیه‌ای است که شامل تمام ولایت‌های جزئی و افراد آن می‌شود، گویا مراد از ولایت جزئی محیی‌الدین عربی و مراد از ولایت کلی حضرت عیسی است.» ^{۵۹}

۲. ولایت و خاتمیت حضرت مهدی (عج)

ابن عربی در فتوحات مکیه در باب معرفت وزرای مهدی آخر الزمان می‌نویسد:
بدان که خداوند شما را تأیید کند، برای خداوند خلیفه‌ای است که روزی خروج می‌کند در حالی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد. او در آن زمان قسط و عدل و داد در زمین می‌گستراند. اگر یک روز هم از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ظهور کند. او از خاندان رسول الله و از فرزندان فاطمه و اسم او با اسم رسول الله هم خوانی دارد. و جدش حسن بن علی است که در بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود. ^{۶۰}
او پس از این عبارت به توصیف حضرت مهدی (عج) می‌پردازد و در ادامه، این شعر را می‌سراید:

ألا ان ختم الأولیاء شهید و عین امام العالمین فقیه
هو السید المهدی من آل أحمد هو الصارم الهندی حین یبید ^{۶۱}

او در این عبارات به صراحت، ظهور و ولایت آن حضرت را تأیید و در جای دیگر به فرق میان ولایت محمدیه و مهدویه اشاره می‌کند: ^{۶۲}

اما خاتم ولایت محمدی داناترین مردم به معرفت الله است. چه در زمان خود او و چه در زمان پس از او، کسی داناتر از او به خداوند و احکام صادره از او نیست، او و قرآن با هم برادرند همان‌طور که مهدی و شمشیر با هم برادرند.

در رساله الشجرة النعمانية فصلی به نام «المطلب المهدي» آمده و در آن جا هم امامت و خاتم اولیاء بودن مهدی را ثابت و همان مطالب فتوحات مکیه تکرار شده است. ۶۳ او در این عبارت به ظهور و خروج «مهدی» شهادت می دهد، البته این که مراد او کدام مهدی است، معلوم نیست. به هر حال، وی با عبارت های گوناگون، گاه با اشاره و گاه به صراحت خاتم اولیاء بودن حضرت صاحب الامر (عج) را تأیید کرده است. با توجه به این عبارات که دست کم در خاتمیت حضرت مهدی (عج) ظهور دارد، در جواب یکی از پرسش های حکیم ترمذی با صراحت تمام، خاتم اولیاء بودن کسی را که نام و نشانش همانند رسول خداست تأیید می کند، ولی بی درنگ به این نکته اشاره می کند که این «مهدی» آن «مهدی مُنتظر» نیست. او در این باره می نویسد:

درست است که برای ولایت خاصه خاتمی است و اسم او با اسم رسول خدا هم خوانی دارد. البته، این مهدی آن مهدی که به «المنتظر» معروف و مشهور است نیست. چون آن مهدی منتظر، از سلاله و عترت رسول الله است، ولی این خاتم از نسل حسنی او نیست. او از نسل اخلاق و روش او است. ۶۴

در بعضی از نسخه ها در ادامه این عبارت می گوید: «بلکه من قطب و خاتم اولیاء هستم.» ابن عربی در این عبارت بر خلاف عبارت های دیگر که تصریح در خاتمیت حضرت صاحب الامر دارد، به وضوح خاتمیت آن امام را نفی می کند. نکته قابل توجه این جاست که در عبارت های پیشین به طور عام، مهدی را صاحب ولایت معرفی می کند، ولی در مقام نفی، عبارت خود را مقید به قیدی مانند «المنتظر» کرده که همان مهدی مورد اعتقاد شیعیان نفی شود، و همین به ذهن ها تبادر نماید، و در ادامه دلیل می آورد که مهدی منتظر از عترت و سلاله حسنی حضرت رسول اکرم است، ولی آن خاتم اولیای مورد نظر غیر از او است، بلکه از سلاله معنوی آن حضرت است و در نتیجه فرق است میان مهدی منتظر و مهدی خاتم اولیایی که در اینجا موضوع و محل بحث است.

در رساله عنقاء مغرب نیز میان خاتم اولیاء و حضرت صاحب الامر، البته با اعتراف به امامت آن حضرت، فرق می گذارد و تصریح می کند که خاتم اولیاء مردی غیر عرب است. ۶۵ وی در رساله الشجرة النعمانية، فصلی را با عنوان «مطلب المهدي» آورده و حرف تازه ای در آن جا ندارد و همین مطالب فتوحات مکیه و فصوص الحکم را در آن فصل ذکر کرده است. ۶۶

۳. ولایت و خاتمیت حضرت عیسی

ابن عربی، چه در فتوحات مکیه و چه در فصوص الحکم، در باب‌هایی که در پی اثبات خاتمیت است، تلاش می‌کند تا به نوعی خاتم اولیاء بودن حضرت عیسی را ترجیح دهد و ردای خاتمیت را بر تن آن حضرت بپوشاند و بعضی از عبارات وی، صراحت در این موضوع دارد. در فتوحات مکیه می‌نویسد: ۶۷

خداوند شریعت محمد را به او (عیسی) وحی می‌کند و او به تحلیل و تحریم چیزی حکم نمی‌کند، مگر در مواردی که اگر رسول خدا هم بود، همان‌گونه حکم می‌کرد. با نزول او اجتهاد مجتهدان مرتفع خواهد شد، پس او به شرعی که در وقت رسالتش بر آن بوده حکم نمی‌کند.

وی در این عبارت با صراحت، حضرت عیسی (ع) را وارث رسول خدا در روز حشر معرفی می‌کند و همان شریعت رسول خدا را که به باور شیعیان، امامان معصوم مفسر آن هستند، عیناً از طریق وحی به او منتقل می‌شود و در نتیجه عیسی (ع) جانشین بحق رسول خدا می‌شود و امامان هم سلاله وی به حساب می‌آیند. و در جای دیگر می‌نویسد: «ختم ولایت علی الاطلاق عیسی (ع) راست» و در باب چهاردهم نیز می‌نویسد: «در عالم روح محمدی را مظاهری است که مظهر کامل و اکملش در قطب زمان، در افراد، در ختم ولایت محمدی و ختم ولایت عامه است که او عیسی (ع) است.» ۶۸

همان‌طور که گفته شد در رساله عنقاء مغرب فی ختم الأولیاء، میان خاتم اولیاء و امام مهدی (عج) با اعتراف به امامت آن حضرت، فرق می‌گذارد و برای خاتم اولیاء اوصافی را ذکر می‌کند که به گونه‌ای می‌توان آنها را با اوصاف حضرت عیسی (ع) تطبیق داد، به ویژه در جایی که می‌نویسد: «و هو من العجم لا من العرب.» ۶۹

با توجه به این تصریحات، حضرت عیسی دارای ختم ولایت کبرا و ختم ولایت عامه است. در جایی از فتوحات مکیه می‌گوید: «ولایت وی مختوم به ولایت محمدیه است.» ۷۰ البته، با تأویل عبارت ابن عربی و البته تأویل به صواب، می‌توان گفت که این‌گونه سخن گفتن و مطرح ساختن موقعیت و خاتمیت عامه حضرت عیسی، نقض خاتمیت عظمای حضرت

رسول (ص) نخواهد بود، چراکه عبارات به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که ولایت جناب عیسی نیز تحت ولایت حضرت رسول (ص) قرار می‌گیرد^{۷۱}، مگر این که به ظاهر این ابیات و عبارات مذکور استناد شود و از تأویل و تفسیر احتراز گردد. گرچه بر خلاف عبارت‌های ایشان درباره خاتمیت حضرت مهدی (عج) که پیچیده و پر رمز و راز است، درباره حضرت عیسی با صراحت بیشتری سخن گفته و در جمع بندی نهایی و کلی، به نظر وی خاتمیت باید از آن حضرت عیسی باشد.^{۷۲}

در دو بیت زیر نیز به خاتم اولیاء بودن حضرت عیسی تصریح شده و او را بی بدیل در عالم قلمداد می‌کند.

ألا انْ ختمَ الأولیاء رسول
ولیس له فی العالمین عدیل
هو الروحُ و ابنُ الروحِ و الأمّ مریم
و هذا مقامُ ما الیه سبیل^{۷۳}

کجای این عبارت اجمال دارد که باید با تفسیر و تأویل آن را گشود. کما این که بعضی چنین کرده‌اند. ابن عربی با نقل پرسش سیزدهم حکیم ترمذی می‌نویسد: «چه کسی مستحق خاتم اولیاء است همانند رسول خدا که مستحق خاتمیت است. دو جواب باید گفت: دو نوع خاتمیت وجود دارد. خاتمیتی که به ولایت مطلق ختم می‌شود و خاتمیت دیگری که به ولایت محمدی ختم می‌شود و ولایت مطلق از آن حضرت عیسی است و او نبی و ولی این امت است.»^{۷۴}

در ادامه همین عبارت که ادامه جواب پرسش نیز هست ولایت را به صراحت به دو قسم عامه و خاصه (مطلقه) تقسیم می‌کند و ولایت مطلقه را از آن حضرت عیسی و ولایت عامه را از آن مردی از عرب می‌داند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

با این عبارت دیگر تأویل و تفسیر ولایت عامه و خاصه که شارحان شیعی برای نجات دادن ابن عربی از این تناقضات به آنها متوسل شده‌اند، وجهی نخواهد داشت. دوباره در جای دیگر ولایت عامه را در روز قیامت از آن حضرت عیسی (ع) دانسته و می‌نویسد: «و أما ختم الولاية العامة الذي لا يوجد بعده ولیّ، فهو عیسی (ع).»^{۷۵}

در باب ۳۸۲ فتوحات مکیه می‌نویسد: «خاتمیت عیسی به دوره ملک خاتمه داده و چون در آخر الزمان فرود آید، خداوند ختم ولایت عامه خود را که پایان دوره ملک است به وی می‌بخشد و ولایت به او ختم می‌شود.»

اگر اندکی در این عبارت‌های ابن عربی دقت شود، به خوبی آشکار می‌گردد که عبارت

ابن عربی درباره خاتم اولیاء بودن حضرت عیسی نیز یکسان نیست. گاهی او را صاحب ولایت مطلقه، گاهی دارای ولایت عامه و گاه صاحب ولایت خاصه معرفی می‌کند و در برخی از عبارات، خاتمیت او را تابع رسول مکرم اسلام و در برخی دیگر، در عین این که او را صاحب ولایت مطلقه می‌داند، ولی نزول و اساس شریعت عیسی را بر اساس شریعت محمد (ع) قلمداد می‌کند و می‌نویسد: به ناچار او نازل خواهد شد و در میان ما به شریعت محمد (ع) حکم خواهد کرد، پس او از این جهت پیرو محمد (ع) و خاتم اولیاست. ۷۶

۴. خاتمیت و ولایت حضرت علی (ع)

در فتوحات مکیه، گرچه به خاتم اولیاء بودن حضرت صاحب الامر (ع) و حضرت عیسی (ص) تصریح شده است، اما به خاتم اولیاء بودن حضرت علی (ع) تصریح نشده است و فقط در چند مورد حضرت علی (ع) سرالانبیاء دانسته شده است. ۷۷

ابن عربی در فصوص الحکم، درباره آن حضرت بیشتر سخن گفته است و شارحان شیعی و سنی فصوص الحکم نیز خود را به تکلف انداخته‌اند تا عبارات‌های آشفته او را به گونه‌ای تأویل و تفسیر کرده، و منویات خود را از عبارات او استخراج کنند، و از همین رو به گونه‌ای نامأنوس سرالانبیاء بودن آن حضرت را به خاتم اولیاء بودن آن امام همام تفسیر کرده‌اند.

او در فتوحات مکیه می‌نویسد: «و أقرب الناس الیه علی بن ابی طالب و اسرار الأنبیاء»^{۷۸}؛ شارحان شیعی از این عبارت، خاتم اولیاء بودن امام علی (ع) را استنباط کرده‌اند که البته محل تردید و تأمل است.

البته، اگر اندیشمندان شیعی در توجیه کلمات ابن عربی، در اثبات خاتم اولیاء بودن حضرت علی (ع)، به باب‌های ۴۶۲ تا ۴۶۴ که ابن عربی درباره اقطاب عالم بحث می‌کند، استناد می‌کردند، می‌توانستند به گونه‌ای مناسب‌تر و دقیق‌تر با تأویل کلمات او این موضوع را اثبات کنند. ۷۹

او در این باب‌ها، اقطاب محمدیین را به دو قسم قبل و پس از بعثت تقسیم می‌کند و شمار اقطاب قبل از بعثت را ۳۱۳ نفر و پس از بعثت را دوازده نفر معرفی کرده است که تطبیق این دوازده قطب بر ائمه اثنا عشر، کم معونه‌تر از کلمات دیگر ابن عربی است.

البته، باز ابن عربی در ادامه همین عبارت ضمن ارجاع بحث از اقطاب به آخر کتاب و با آوردن قید «و الختمان خارجان عن هؤلاء الاقطاب» خاتم اولیاء بودن حضرت عیسی و صاحب

ولایت عامه بودن وی را دوباره، بلکه برای دهمین بار متذکر می شود و می نویسد: «فلا تعرف مراتب الرسل الا من الختم العام الذي يختم الله به الولاية العامة في آخر الزمان و هو عيسى بن مريم روح الله»^{۸۰}. البته، در این عبارت قید مبهم آخر الزمان هم آمده که مشخص و معلوم نیست که مصداق آن چه زمانی است. ابن عربی در این سه باب، یعنی باب های ۴۶۲ تا ۴۶۴ مباحث بسیار دقیقی درباره اقطاب عالم و به ویژه اقطاب محمدی آورده است. و در باب ۴۶۳ با عنوان «فی معرفة الأئمة عشر قطباً الذين يدور عليهم عالم زمانهم»، دوازده قطب با دوازده نفر از انبیاء که اولین آن آدم (ع) و آخرین آن شیث نبی (ع) است. و یا در عبارت زیر به ولی بودن حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) تصریح کرده است.

اعلم أيدك الله بروح منه ان ممن تحقق بهذا المنزل من الانبياء (ع) أربعة: محمد و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و من الاولياء اثنان هي الحسن و الحسين سبطا رسول الله (ص).^{۸۱}

این گونه عبارات و نظریات را تنها با کمک کشف شهودی که ابن عربی مدعی آن است، می توان با تأویلات^{۸۲} قریب و بعید، خاتم اولیاء بودن حضرت امیر و فرزندان او را ثابت کرد و ختم ولایت محمدی که همانا از آن فرزندان اوست از ختم ولایت عام تفکیک نمود. همان گونه که ابن عربی در باب ۷۳ فتوحات مکیه در ذیل احوال رجیبون می نویسد: خداوند او را (با تأویل به مهدی (عج) ختم ولایت محمدی قرار داد و ختم دیگری هست که آن ختم ولایت عام است که خداوند به سبب او ولایت عام را از آدم تا آخرین ولی، ختم می نماید و آن عیسی (ع) است. در پایان، ذکر این نکته شایسته و بایسته است که خاتم اولیاء اولاً و بالذات، رسول خدا است و زان پس این مقام از آن خاندان او است که اولین آنها حضرت علی (ع) است.

۵. ولایت مرد عرب در فتوحات مکیه

ابن عربی در چندجا از کتاب فتوحات مکیه خاتم ولایت محمدیه را از آن مردی از عرب

دانسته و می نویسد:

ختم ولایت محمدیه از آن مردی از عرب است که در اصالت با کرامت ترین و از کریمان این قوم است، او در زمان ما وجود دارد و من او را به سال ۵۹۵ ق در شهر فاس دیدم و شناختم و علامت ولایت را که خداوند آن را از چشم های مردم پنهان نگه داشته بر من آشکار ساخت و او خاتم نبوت مطلقه است.^{۸۳}

از آن جا که در این عبارات، به فرد خاصی تصریح نشده و با توجه به اوصافی که برای مرد عرب برمی شمارد می توان آن را به نوعی به حضرت صاحب الامر (عج) و هر شخص دیگر تطبیق نمود، این ابهام و کلی گویی به شارحان و حاشیه نگاران این امکان را داده تا در این باب تفسیر و تأویل های بسیاری ارائه دهند.

علامه آشتیانی و آقا محمدرضا قمشه ای نیز به نوعی این تفسیرها و تأویل ها را پذیرفته اند. کوتاه سخن این که کلمات ابن عربی در این بخش نیز آشفته و نابسامان است و قضاوت را بر هر پژوهش گری مشکل می کند و این گونه سخن گفتن نه مستدل است و نه قابل قبول.

پایان سخن این که ابن عربی در آثار خود به ویژه در فتوحات مکیه زشت و زیبا را به هم درآمیخته و نظریات او در یک مسئله چه بسا ناقض هم دیگر است و بر یک مدار نمی چرخد، نه تنها در مسئله ولایت، بلکه در بیشتر مسائل این آشفتگی به چشم می خورد، ولی بزرگی این مرد عرفان و تصوف تقریباً مانع از آن شده که مورد نقد جدی قرار گیرد و این در عالم علم و تحقیق پسندیده و قابل قبول نیست. از این رو، آثار وی به ویژه فتوحات مکیه، نیازمند نقد جدی و عالمانه است.

خاتم اولیاء از دیدگاه علامه آشتیانی

علامه آشتیانی در چندین اثر خود از جمله شرح مقدمه قیصری، شرح فصوص الحکم، شرح رسائل قیصری و در برخی از مقاله ها با دقت به مسئله ولایت و خاتمیت پرداخته و گاه به اشکالات دیگران در این زمینه نیز پرداخته است.

علامه آشتیانی، در مقدمه رساله الولاية قیصری که در واقع شرح رساله التوحید و النبوة و الولاية است، در ذیل این فراز از سخنان قیصری «اعلم أن الولاية مأخوذة من الولی، و هو القرب، لذلك یسمى الحبيب ولیاً ما لكونه قريباً من محبة، و فی الاصطلاح هو القرب من الحق سبحانه»^{۸۴} می نویسد:

ولایت به فتح واو، به معنای نصرت و ولایت به کسر آن، به معنای امارت و ربوبیت و محبت است، و اما «ولی» علی ما صرح به بعض الاعاظم، اگر فعیل به معنای فاعل باشد که بنده تولی کند به طاعت او و حقوق او را علی الدوام رعایت کند. ماده «ولی» فعیل به معنای مفعول نیز آمده است، چنان که فرموده: «و هو يتولى الصالحين».^{۸۵} در فهم حقیقت ولایت و نبوت بیشتر باحثان در این مسئله دچار ضلالت شده اند، می نویسد: وارث ولایت مطلقه محمدیه به

حسب باطن ولایت متحد و سعه ولایت او برابر با ولایت حضرت ختمی مقام است؛ با این فرق که این مقام، جهت خاتم الأنبياء بالاصاله و جهت خاتم الأولياء بالوارثه است. لذا در مقام ظهور و صورت، تابع ختمی مقام و در معنا با آن وجود شریف متحد می باشد. ^{۸۶}

علامه آشتیانی، پس از این تقریرات، زیر عنوان «تحقیق عرشى» می نویسد: «به اعتباری ولایت کلیه الهیه جمیع انواع و اقسام ولایت را از عامه و خاصه و مطلقه و مقیده در بر می گیرد. ولایت از صفات کلیه الهیه است که به اعتباری ازلی و به لحاظ حکومت، این اسم کلی الهی، در مظاهر خلقیه دولت آن، ابدی و غیر قابل نفاذ و زوال است؛ اگر چه نبوت تشریحی که جهت ظهور و صورت آن می باشد، پایان می پذیرد. چه آن که آفتاب و خورشید، سفارت و رسالت محمدیه غروب نمود و حقیقت ولایت او در مشکلات وجود اولیای او، الی یوم القیامه متجلی است و کمال حقیقی آن در ولایت مطلقه، خاتم الأولیاء مهدی، صلوات الله علیه ظهور به هم می رسانند. ^{۸۷}»

پس از این مطلب، با تحلیل اسم کلی «ولی» که از اسمای دائم الظهور است مطالب خود را با مستندات عقلی بیان می دارد و در ادامه مباحث خود، می نویسد: ولایت (بفتح) که به معنای قُرب است و به ولایت عامه و خاصه تقسیم و ولایت خاصه نیز، به ولایت مطلقه و مقیده منقسم می شود، و پس از تقسیم ولایت خاصه به مطلقه و مقیده، ولایت عامه را نیز به دو قسم تقسیم می کند، و با استناد به آیه شریفه: «اللّه ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»^{۸۸} به بحث از این نوع ولایت می پردازد؛ و آن دو قسم را به عام و خاص اختصاص می دهد و ابتدا و انتهایی که از تخلیه نفس از رذایل اخلاقی و تجلیه آن به فضایل انسانی شروع، و به مقام قرب نوافل می رسد، ختم می کند. ^{۸۹} به نظر علامه آشتیانی ولایت خاصه، که در مقابل ولایت عامه است، اختصاص به حضرت ختمی مرتبت و اوصیای خاص او دارد، که از آنان در سنت به «عترت» و در کتاب به «اهل بیت» تعبیر شده است و دارای ابتدایی است که همان نهایت مقام «قاب قوسین»^{۹۰} است و همین ولایت خاصه محمدیه که متجلی در جمیع مظاهر وجودیه است، اگر مقید به حدی از حدود اسمی از اسماء کلیه و تجلیات ذاتیه شود از آن به ولایت «مقیده محمدیه» و «ولایت قمریه» تعبیر می شود؛ و این ولایت گاهی در وجود جزئی شخص حضرت ختمی مرتبت (ص) ظهور پیدا می کند که در این صورت از آن به «ولایت شمسیه»؛ گاهی در وجود اوصیای خاص آن حضرت که حضرت علی (ع) و اوصیای او باشد ظاهر می شود، در این

صورت از آن به «ولایت قمریه» تعبیر، و به اعتبار اتحاد و وحدت آن حضرت با عترت و به حسب اصل ولایت به هر دو «ولایت شمسیه» اطلاق می‌شود.

قسم دوم از ولایت عامه، به ارباب قلوب و کاملان از عبّاد سیّار سالک اختصاص دارد که فانی در حق و باقی به بقای سلطان وجودند و بین قُرب نوافل و فرائض جمع نموده‌اند.^{۹۱} سیدنا الاستاد در چندین موضع از آثار خود، گاه به تفصیل و گاه به ایجاز و اشاره به این مسئله پرداخته است، ولی بیشترین مباحث را در شرح مقدمه قیصری؛ شرح فصوص الحکم و شرح رسائل قیصری و در مقاله‌ای با عنوان «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»^{۹۲} به تفصیل و بادقت عالمانه و عارفانه خود در مسئله ختم اولیاء مطرح و تمام اقوال و زوایای آن را تحقیق و بیان کرده است.

علامه آشتیانی برای هر یک از نبوت و ولایت دو اعتبار قائل است که از آن به تقیید و اطلاق تعبیر می‌شود، و ولایت با این نگاه، باطن نبوت خواهد بود. این در واقع حقیقت خاتم اولیاء و متحد با مقام اسم اعظم و واسطه بین حق و تمام انبیاء و اولیاست. البته، در این جا مراد از خاتم اولیاء، این نیست که بعد از او ولی نباشد، بلکه مراد کسی است که به حسب حیطة ولایت و مقام اطلاق و احاطه محیط بر جمیع ولایت و نبوت باشد، و از این ولایت، به ولایت خاصه نیز تعبیر کرده‌اند که گاهی باطن مقام حقیقت حضرت ختمی مرتبت و گاهی مقید به اسمی از اسما و حدی از حدود الاهی است. بنابراین، مراد از خاتم ولایت مطلقه و خاصه شخص رسول الله است که مقام بقاء بعد از فنا و صحو بعد از محو است و اتصاف به این مرتبه البته، به گونه‌ای که جایگاه مقام باشد، نه حال، اختصاص به اولیای محمدی (ع) دارد که ائمه طاهرین هم خاتم ولایت مطلقه و هم خاتم ولایت خاصه محمدیه هستند. ولایت حقیقت محمدیه (ع) به وصف اطلاق، متجلی در جمیع مراتب ولایت انبیاء و اولیاست. ظهور کامل او در عالم، در وجود شخصی خود مشکات تام حضرت خاتم ولایت محمد مصطفی و زان پس در وجود مبارک، قطب الاقطاب حضرت علی (ع) با همان وصف اطلاق متجلی است و این ولایت در اوصیای آن حضرت هم از آن جهت که «انسان کامل» هستند جاری و ساری است و به جمیع اوصاف در مشکات خاتم اولیای حضرت مهدی موعود (عج) بروز و ظهور دارد.

البته، این موضوع با حقیقت ولایت قبله اهل یقین، حضرت علی (ع) که خاتم ولایت مطلقه است منافات ندارد، چرا که حضرت مهدی خاتم اولیاء در آخر زمان خواهد بود، چون

تمام امامان به حسب اصل وجود و باطن ذات و مقام ولایت، متحد بالذات اند و اختلاف آنها به شئون و ظهورات و رتبه زمانی است. گرچه بنا به مفاد حدیث «کلهم نور واحد» همه امامان از یک نور واحدند، ولی مولی الموحدين حضرت قطب العارفين جایگاه خاص خود را دارد. چون تمام انبیاء و اولیاء از مظاهر خاتم رسل اند و آن حقیقت کلیه، دارای اشعات و لمعات و رقایق و فروعی است که سلسله اولیاء و انبیاء را تشکیل می دهد.

امامان معصوم، معارف حقیقیه و احکام الاهی را از مأخذی که خاتم رسل أخذ می نموده أخذ می نمایند. این أخذ از برای پیامبر بالاصاله و برای ائمه (ع) به تبع وجود مبارک رسول خداست. به همین جهت، اجماع شیعه بر آن است که علم امامان، لدنی و وهبی است. ائمه به حسب ذات، واجد جمیع حقایق، و علوم و معارف مربوط به حفظ احکام و بیان حقایق و تبلیغ شریعت هستند.

احادیث فراوانی از طرق عامه از حضرت رسول نقل شده است: حدیث ثقلین و منزلت، «انت (منی) بمنزلة هارون من موسى»^{۹۳} و احادیث دیگری که نقل شده بر این معنا دلالت تام دارد. از این رو براساس احادیث دیگری مانند: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين و ان كان آدم اول الخلق فقد صار محمد قبله»^{۹۴} و «كنت مع الانبياء باطناً و مع رسول الله ظاهراً»^{۹۵} و حدیث نبوی «أنا و علی من نور واحد»^{۹۶} اشاره به افضلیت حضرت امیر بر دیگر امامان دارد.

به هر حال با توجه به کلمات سیدنا الاستاد: ولایت در اصطلاح اهل معرفت، حقیقتی است که شأنی از شئون ذاتی حق و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تعینات و متصف به صفات ذات الاهی و علت ظهور و بروز حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعینات حضرت احدیت و انتهای عالم ملک و شهادت است که در جمیع حقایق از واجب و ممکن، مجرد و مادی سریان دارد. با این اوصاف، ولی باید فانی در حق و باقی در رب الارباب شود و صفات دنیایی او در وجود ربانی وی مستهلک شود. بنابراین، خاتم اولین، جز رسول گرامی اسلامی نمی تواند کس دیگری باشد، در حالی که او مظهر جمیع اولیاء و انبیاست.

براساس حدیثی از خدا رسول الله «انا و علی من نور واحد» علی (ع) شقیق رسول خداست و خاتم اولیاء و وصی و وارث مقامات و احوال و حقایق وجودی حضرت رسول (ع) است که نزدیک ترین اولیاء و اقرب الناس به خاتم الانبیاء است، و این مقام در وجود مبارک حضرت وصی و در نه فرزندش جاری و ساری است که طبعاً آنها نیز در مقامی هستند که جایگاه قطب

الأقطاب العارفين، على امير مؤمنان است که آخرین آنها، خاتم اولیاء حضرت مهدی موعود است که البته خاتمیت امامان نسبت به حضرت امیر، زمانی و متأخر از اوست و در واقع خاتم اولیاء بودن نه گانه نمود و مظهری از حضرت خاتم و حضرت وصی هستند.

«... از آن چه ذکر شد معلوم می شود که حقیقت خلافت محمدیه به اعتباری منبئ از ذات و صفات و افعال حق است، و در هر مرتبه ای حکم خاص خود را دارد. نبوت آن حضرت در مقام اسماء و صفات، و ولوج او در مقام احدیت، و ظهور آن حضرت به صورت عام و رحمت واسعه الاهیة و تجلی و هیاکل سکنه جبروت، و سیر در مظاهر در عروج تحلیلی «نبوت تعریفی» نام دارد و بعد از بلوغ به مقام «أو أدنی» در نبوت تشریحی و خاتم الأنبیاء و اولیاء جلوه گر شده و تمام هستی در ذیل کلام معجزه آسای آن حضرت «و آدم و من دونه تحت لوائی» قرار می گیرد. در وجود مبارک حضرت محمد مصطفی (ص) نبوت به اعلی درجه کمال خود رسید و دولت اسمای حاکم بر مدارج نبوت به سر آمد، چه آن که نبوت جهت «خلقی» و ولایت جهت حقی است و حکم آن ازلی و ابدی است و در اقطاب و کُمل از محمدین سریان و ظهور دارد؛ و خاتم «ولایت محمدیه» که عیسی و خضر و هر ولیی در امت مرحومه در دایره ختمیت او قرار دارد، حضرت مهدی موعود (عج) است.»^{۹۷}

خلاصه این که سیدنا الاستاد بر این اعتقادند که خاتم اولیاء در هر عصر و زمانی باید یک «انسان کامل» باشد و این صفت در وجود مبارک رسول خدا بروز و ظهور پیدا کرده و سپس حضرت وصی قابل و شامل این مقام شده و پس از او امامان معصوم مصداق کامل خاتم اولیا هستند که آخرین آنها حضرت موعود است. البته، این مقام برای خاتم الأنبیاء بالاصاله و برای ائمه اثنا عشر بالوراثه است،^{۹۸} پس مصداق «خاتم اولیاء» از نظر علامه آشتیانی اولاً و بالذات، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی و ثانیاً بالعرض جانشینان او، یعنی امامان شیعه که اولین آنها حضرت علی (ع) و آخرین آنها حضرت صاحب الامر است، و از آن جا که حضرت صاحب الامر در حال حیات است، چه بسا از جانب ایشان مقام ولایت بر مؤمنان، به اولیایی از امت رسول خدا که قابلیت و شرایط علمی و عملی باشند به گونه ای بتوان «انسان کامل» بودن و یا «کاملاً انسان» بودن را به آنها اطلاق کرد، تفویض می شود. این همان معنا و مفاد آیه شریفه انفال «أولئك بعضهم أولیاء بعض»^{۹۹} است، که این نوع ولایت خیلی مربوط به امور دنیوی نیست، بلکه تصرفات و راهبری در سیر و سلوک انسان ها به سوی حضرت حق است.

مقایسه دیدگاه آشتیانی و ابن عربی

شکل و شیوه ورود و خروج به مباحث خاتمیت در آموزه های این دو حکیم الهی تفاوت اساسی با هم دارد. ابن عربی از دیدگاه عام و در عین حال بی نظم و ترتیب در مباحث مطروحه و اضطراب در کلمات و بدون انسجام فکری، دست کم در ارتباط با این موضوع، به این مسئله نگریسته و به گونه ای این مسئله را طرح کرده است که گویی اعتقادی به مسئله نداشته و صرفاً به طرح یک نظریه علمی و یا عرفانی - فلسفی پرداخته است. بنابه فرموده استاد سخنان او گاه شبیه کلمات مجانبین است. در مقابل، سیدنا الاستاد مباحث خود را، مستدل با استناد به کلمات عرفا و یافته های فلسفی و عرفانی و با اعتقاد به اصلی از اصول باورهای خود که مستفاد از قرآن، عرفان و احادیث شیعی است، طرح کرده و با اصل قرار دادن «انسان کامل» که ولایت او بر دیگران به حکم آموزه های دینی به ویژه قرآن، سنت و فلسفه و برهان ثابت است، به این مسئله نگریسته و در نهایت به این نتیجه رسیده که مصداق کامل این مقام انبیاء، به ویژه حضرت خاتم النبیا محمد مصطفی و امامان و اولیای الهی هستند.

و این قول در میان مسلمانان پذیرفته شده است که اولیای الهی در مقام و احوال رتبه و شأن خاص خود را دارند و هیچ عاقل مسلمان و هیچ عالم فقیه و هیچ فیلسوف و عارفی این مطلب را رد و انکار نکرده است که شأن و مقام رسول خدا، شأن و مقام ویژه ای است که با عنایت حضرت حق حاصل شده و پس از آن براساس احادیث پر شماری این مقام شایسته عترت اوست و سپس به اولیای دیگر الهی می رسد. استاد با تبیین فلسفی و عرفانی این جایگاه به این نتیجه منطقی رسیده است که خاتم اولیاء، باید انبیاء الهی و رسول خدا و عترت پاک او و زان پس اولیای الهی باشند.

همان طور که پیش از این گفته شد ابن عربی، گاه خاتم اولیاء را به «امام العالم و سر الانبیا و الاولیاء» تعبیر کرده است، و گاهی خود را ختم اولیاء دانسته است و گفته: بی هیچ شک و شبهه من خاتم اولیا هستم. ۱۰۰ و گاهی در عبارتی پر از ابهام حضرت علی (ع) را شایسته این مقام دانسته است، البته به آن سبک و صورتی که شارحان فصوص الحکم و مروجان مکتب ابن عربی و به ویژه با نگاه شیعی تفسیر کرده اند. گاهی با صراحت تمام حضرت عیسی را خاتم اولیاء و ولی مطلق معرفی کرده که مفسران بی هیچ دلیلی عبارت وی را «ولایت مطلقه» به «ولایت عامه» ۱۰۱ تفسیر کرده اند و از این مسئله غفلت نمودند که این جمله از عبارت ابن عربی، به هیچ روی تفسیر

و تأویل را بر نمی‌تابد، چون بر خلاف بقیه مطالبش از وضوح کافی برخوردار است. و گاه یک مرد عرب و گاهی حضرت مهدی را از جمله مصادیق خاتم اولیاء دانسته است. اما او نتوانسته و یا نخواسته مصداق «خاتم اولیاء» را به صراحت تعیین و تبیین نماید.

و فرق اساسی دو نظریه در این است که ابن عربی چندین تن از اولیاء و انبیاء را مصداق کامل خاتم اولیاء معرفی کرده که در این صورت خاتمیت بی معنا می‌شود. چون هر یک از آنها که ابن عربی مصداق خاتم اولیاء دانسته، در واقع، مصداق خاتم اولیایی هستند که باید خاتمیت و خاتم اولیاء بودن بالاصاله در آنها خاتمه یابد و حال آن که چنین نیست. در مقابل علامه آشتیانی کاملاً مسئله را روشن کرده و مصداق اکمل خاتم اولیاء، را رسول خدا دانسته و از باب اتحاد ذاتی و مصداقی انسان کامل بودن حضرت و صفی (ع) خاتمیت آن جناب در حضرت علی (ع) بروز و ظهور نموده و سپس از آن حضرت به فرزندان و پس از آن به حکم خلافت و ولایت، از آخرین آنها (حضرت مهدی (عج)) به اولیای الهی و انسان‌های کامل، که با تأیید قرآن و روایات و عقل، «بعضی اولیای بعضی دیگر هستند» و با توجه به رتبه و مقام و جایگاه با سیر نزولی در آنها مصداق پیدا کرده است. این نگاه در مسئله ولایت و عدم انقطاع آن، بر خلاف نبوت که منقطع شد، کاملاً با منطق و با معنایی که عارفان و فیلسوفان از «ولی و ولایت» به دست داده‌اند، منطبق است. حال آن که بنابر آنچه ابن عربی در نوشته‌هایش بدان اشاره کرده است، ولایت در یکی ختم شود، حال یا رسول خدا و یا خود او و یا مرد عرب و یا هر کس دیگر. این نگاه بیشتر با نبوت منقطع سازگار است تا ولایت مستمر. گویا همین موضوع باعث شده که طرفداران و مروجان مکتب ابن عربی در مقام تأیید او و مبراً جلوه دادن ابن عربی از اشتباه، به دام توجیه بیفتند و به مجازگویی و تأویل و تعبیرهای بی مورد پناه ببرند.

اگر با دقت و به دور از هرگونه تعصب در فتوحات مکیه سیر کنیم، در خواهیم یافت که تنها ده درصد (اندکی) از مطالب و محتویات نوشته‌های او با باورهای تشیعی تناسب و توافق دارد. و البته نیازی نیست (وجهی ندارد) که این بخش اندک بزرگ و برجسته شود و ابن عربی به گونه‌ای متفاوت جلوه داده شود.

در مقام مقایسه بین علامه آشتیانی و ابن عربی، باید گفت که، مقایسه بین دو اندیشه سنی و شیعی است که آبشخور هر دو اسلام است، ولی با نحوه و نوع نگاهی متفاوت. چه خوب است که شارحان، چه شیعه و چه سنی، دست از تأویلات و تفسیرهای بی جا و بی مورد، بشویند و مباحث را بی هیچ تعصبی آن گونه که هست، بحث و بررسی کنند.

پی نوشت ها:

۱. نک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۱۱؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ راغب، المفردات، ص ۵۳۳؛ ابن فارس، مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱؛ المعجم الوسيط، ج ۲، ص ۱۰۵۷.
۲. فرهنگ لاروس، ذیل واژه «ولی».
۳. نک: سید صادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، انتشارات زوآر، ج ۱۰، ص ۲۳۷.
۴. عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، باب الواو، ذیل «ولی»، ص ۱۲۱. الولی من تولى الحق، الله أمره و حفظه من العصیان و لم یخله و نفسه بالخذلان حتى یبلغه فی الکمال مبلغ الرجال.
۵. سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۷۰، ص ۷۹۲، ذیل «ولی».
۶. خواجه عبدالله انصاری، کشف الاسرار، ج ۵، ص ۵۶۵، و هجویری، کشف الحجب، ص ۲۷۰. ولی هو العارف باللله و صفاته؛
۷. قیصری، رساله الولاية، تصحیح علامه آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه اسلامی، ص ۲۶.
۸. عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، ص ۵.
۹. سوره انعام (۶)، آیه ۱۹۵.
۱۰. امام النحویین (سیبویه) این قول را اختیار کرده و حق هم همین است.
۱۱. هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۶۶.
۱۲. سوره توبه (۹)، آیه ۷۱.
۱۳. طبرسی، مجمع البیان، (۱۰ جلدی)، ج ۶، ص ۷۲۴.
۱۴. عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰، ذیل واژه «ولاية» باب الوار ص ۱۲۱.
۱۵. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۲.
۱۶. علامه طباطبائی، المیزان، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱۰، ص

- ۱۲۹ ذیل آیه ۶۲ سوره یونس .
- ۱۷ . مقدمه قیصری ، ص ۱۵۴ .
- ۱۸ . منظور از خاصه و عامه ، ولایت خاصه و عامه است . نک : شرح رساله قیصری ، ۱۶۰ - ۱۶۱ .
- ۱۹ . سوره بقره (۲) ، آیه ۲۵۷ .
- ۲۰ . سوره شورا (۴۲) ، آیه ۲۸ .
- ۲۱ . سوره بقره (۲) ، آیه ۲۵۷ .
- ۲۲ . سید جلال الدین آشتیانی ، شرح مقدمه قیصری ، فصل دوازدهم ، ص ۸۶۴ - ۸۶۶ .
- ۲۳ . سوره بقره (۲) ، آیه ۱۴۸ .
- ۲۴ . ولایت وسطا را به دو قسم تقسیم کرده اند : ولایت عن الله و ولایت عن الرسول .
- ۲۵ . عده ای ردای «ولایت مطلقه» را برای فقها شایسته و بایسته می دانند که در این صورت باید امور دنیوی مد نظر باشد .
- ۲۶ . سوره انفال (۸) ، آیه ۷۲ .
- ۲۷ . سوره توبه (۹) ، آیه ۷۱ .
- ۲۸ . سوره شورا (۴۲) ، آیه ۹ .
- ۲۹ . علامه طباطبائی ؛ تفسیر المیزان ، ذیل آیه ۹ سوره شورا .
- ۳۰ . البته نوع نگاه قرآن به «ولی ، ولایت» نگاه مخصوص آموزه های شریعت که برگرفته از قرآن و روایت است با این نگاه ، انسان می تواند به مقام «ولایت تکوینی» نایل شود و تا آن جا پیش رود که به مقام «قاب قوسین او ادنی» و مقام «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» (سوره قمر ، آیه ۵۴ و ۵۵) زیرا حقیقت محمدیه به اعتبار باطن وجود ، عین فیض اقدس است .
- ۳۱ . نک : دامادی ، سید محمد ، شرح بر مقامات العارفین ، ص ۱۷۵ .
- ۳۲ . همان ، ج ۲ ، ص ۲۴ .
- ۳۳ . همان ، ج ۳ ، ص ۱۰۱ .
- ۳۴ . همان ، ج ۲ ، ص ۲۵۳ .
- ۳۵ . فتوحات مکیه ، ج ۲ ، ص ۲۵۶ .
- ۳۶ . همان ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ .

۳۷. فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۵۶.

۳۸. نک: آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۴۴.

۳۹. همان، ج ۲، ص ۴۹.

۴۰. شارحان کتاب فصوص الحکم و پیروان مکتب ابن عربی، هر یک به شیوه‌ای خاص، این نظریات را توجیه و تأویل کرده‌اند. از جمله محمود قیصری، صدرالدین قونوی، عبدالرزاق کاشانی، مؤیدالدین جندی، آقا محمدرضا قمشه‌ای، سید حیدر آملی، صائن‌الدین ابن‌ترکه اصفهانی، شهاب‌الدین، عمر بن سهروردی شافعی، عبدالوهاب شعرانی، و حضرت علامه طباطبایی و علامه آشتیانی هستند که هر کدام به گونه‌ای در دام توجیه‌ها و تفسیرهای صواب و ناصواب گرفتار آمده‌اند. البته، دو نفر اخیر خود از جمله بزرگانی هستند که نقدهایی نیز بر ابن عربی دارند.

۴۱. این همان نظریه‌ای است که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، در تفسیر آیه ۶۲ سوره یونس آن را تقویت می‌کند.

۴۲. نبوت، اخبار از حقایق، یعنی ذات و اسما و صفات حق تعالی و نیز معرفت احکام شریعت از طریق وحی است. بنابراین، نبی کسی است که از طریق وحی به حقایق و احکام شریعت آگاه می‌شود و رسالت نیز همان نبوت است به اضافه تبلیغ شریعت و تعلیم احکام. در نتیجه، رسول همان نبی است. بنابراین، نبوت را به عامه و خاصه تقسیم کرده‌اند و عامه را نبوت باطن نیز گفته‌اند که انقطاع در آن معنا ندارد.

ابن عربی در این باره می‌گوید: «فالنَّبوةُ الظاهرةُ هي التي ظهورها و أمَّا الباطنةُ فلا تزالُ في الدنيا و الآخرةُ لأنَّ الوحيَ الهی و الإنزالَ الربَّانيَّ لا ينقطعُ اذكان به حفظ العالم» (الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۲۸۵) بر خلاف نبوت و ولایت، رسالت در محدوده زمانی است و با پایان یافتن زمان آن، رسالت نیز که همان تبلیغ باشد پایان می‌پذیرد. بر همین اساس، گفته‌اند رسالت، حال رسول است نه مقام او؛ چون ولایت جنبه حقانیت و حقیقت‌الاهی اوست و از این رو فانی در حق است، ولی جنبه نبوت آن حضرت ملکیت و جنبه رسالت، صورت بشریت آن حضرت است که به واسطه آن با انسان‌ها سنخیت پیدا می‌کند و «أنا بشرٌ مثلکم» (سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۱۰) نیز، به همین جنبه اشاره دارد. ولایت نیز همانند نبوت و رسالت مورد توجه ابن عربی قرار گرفته و حتی کلمات وی بیشتر از دو اصل نبوت و

- رسالت مورد نقد و ابرام قرار گرفته است. نک: الفتوحات المکیه، ج ۱، باب ۱۴، ص ۱۵۰، ج ۲، باب ۱۵۸ و ۱۵۹، ص ۲۵۶-۲۵۸؛ فصوص الحکم، فص شیخی، ص ۶۲؛ شرح جنّدی، ص ۲۳۸؛ شرح کاشانی، ص ۳۴؛ شرح قیصری، ص ۱۰۹، اصطلاحات الصوفیه، باب النون، ص ۱۲۷.
۴۳. سورۀ بقره (۲)، آیه ۲۵۸.
۴۴. نک: الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۸.
۴۵. نک: محسن جهانگیری، محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۴۶۹؛ عرفان نظری.
۴۶. البته با توجه به مطالبی که در فتوحات مکیه و فصوص الحکم آمده است، چراکه به نظر نگارنده، فصوص الحکم بیش از کتاب‌های دیگر دست‌خوش تغییر و تحول شده است.
۴۷. ابن عربی نگارش فتوحات مکیه را در سال ۵۹۸ در مکه آغاز کرد، اما از زمان به پایان رسیدن آن که دمشق باشد اطلاع درستی در دست نیست، ولی شواهدی وجود دارد که مشخص می‌کند که در سال ۶۲۸ ق در حال نوشتن جلد سوم و ۶۳۵ ق در حال نوشتن جلد چهارم فتوحات مکیه بوده است. این آغاز و پایان حدود ۳۷ سال به طول انجامیده است. نک: الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۴۴۶، ۸۹۵ و ج ۴، ص ۱۰۵.
۴۸. البته خود وی در باب‌های ۸۹ و ۳۴۸ از این عدم انسجام دفاع می‌کند و می‌نویسد: «قرآن هم به همین منوال است.» و در فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۶۳ می‌نویسد: ترتیب کتاب فتوحات مکیه در اختیار من نبوده، بلکه خداوند به دست وی آن را ترتیب داده و او آن را به همان نحو رها کرده و رأی و عقل خود را در آن دخالت نداده بلکه املاء خداوند به دل اوست، و بر همین اساس در بیشتر جاها از جمله در ج ۱ و ص ۵۶ ج ۳، ص ۴۵۶ فتوحات خداوند را آموزگار خود می‌داند. این شطیحات را شاید بتوان همانند خود ابن عربی با رمز و اسطراب تأویل درست کرد.
۴۹. أنا ختم الولاية دون شك لورث الهاشمي مع المسيح
۵۰. رؤیای بشارت دهنده، رؤیای صادق را «مبشرات» می‌گویند.
۵۱. قال رسول: ان الرسالة و النبوة قد انقطعت فلا رسول بعدی و لانی، فشق ذلك علی الناس، فقال: لكن المبشرات، و قالوا یا رسول الله و ما المبشرات، فقال رؤیا المسلم و هی

- جزء من اجزاء النبوة .
- ۵۲ . «فو الله ما كتبتُ منه حرفاً الا عن املاء الهیّ و القاء ربانی او نُفْتُ فی روعِ کیانی .» الفتوحات المکیّة، ج ۳، ص ۴۵۶ .
- ۵۳ . «خاطبَنی علی الخصوص من غیر واسطه غیر مرّة بمکّة و بدمشق فقال لی انصح عبادی فی مبشرة أریتها فتعین علی الامر أكثر مما تعین علی غیری فالله يجعل ذلك لی من الله عناية و تشریفاً...» و «انّی رأیت الحق* فی النوم مرتین و هو یقول لی انصح عبادی و هذا من أكبر نصیحة نصحتک بها...» الفتوحات المکیّة، ج ۱، ص ۶۵۸ و ۳۳۴ .
- ۵۴ . نک : حاشیه استاد آشتیانی بر شرح فصوص جندی، ص ۱۱۴ و مقدمه قیصری، ص ۱۳ .
- ۵۵ . فتوحات مکیّه، ج ۱، باب ۶۵ . ص ۳۱۸ - ۳۲۰ شایسته است به این نکته توجه شود که او جایگاه خود را در میان مردم به جایگاه رسول الله تشبیه می کند و این تشبیه دانی به عالی است، و در این نوع تشبیهات مشبه و مشبه به از یک جنس اند، مگر این که بگوییم به این موضوع توجه نداشته است؛ اخیراً هم رساله مختصری در باب خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی نوشته شده که در آن بی آن که به تناقض گویی های ابن عربی اشاره شود، به گونه ای مسائل طرح شده که خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی همان حضرت مهدی موعود(عج) است . وی در پاورقی ص ۲۰ می نویسد: این که شیخ خود را ختم ولایت مقیده دانسته، منافاتی با ختمیت حضرات معصومین ندارد، آنان ختم ولایت مطلقه از حیث مقام اند و شیخ ختم ولایت مقیده عامه از حیث حال است . اولاً: ابن عربی هیچ جا ولایت خود را مقید نکرده و ثانیاً: مستند کردن مطالب بر مکاشفه های بی اساس و غیر مستند شانه خالی کردن از استدلال است . نهایت چیزی که درباره این استدلال می توان پذیرفت این است که بگوییم مکاشفه تنها برای خود کاشف می تواند دلیل باشد .
- ۵۶ . «مَثَلی فی الانبیاء کَمَثَلِ رجلِ بنی حائطاً فأکمله إلا لبنة واحدة فکنتُ أنا تلك اللبنة، فلا رسول بعدی و لا سنة بعد سنتی .» این حدیث به اختلاف الفاظ نقل شده است . عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۲۲ .
- ۵۷ . ابن عربی، پیشین . ابن عربی در «فصّ شیشی» فصوص الحکم هم این رؤیا را نقل می کند و در خصوص آن دو خشت، یکی زرّین و دیگری سیمین سخن می گوید و خشت زرّین را جایگاه خاتم اولیا و خشت سیمین را جایگاه خاتم الانبیاء می داند .

۵۸. ابوالفتح حمید الدین در کتاب الجانب الغربی فی حل مشکلات الشیخ محیی الدین عربی در پاسخ مخالفان شیخ اکبر می نویسد: ابن عربی چهار نوع خاتم برای ولایت قائل شده است: خاتم اکبر که عیسی بن مریم است؛ خاتم اصغر که خود شیخ اکبر باشد؛ خاتم کبیر علی بن ابی طالب (ع) و خاتم اصغر حضرت صاحب الامر (عج) است و در ادامه می نویسد: شیخ از برای ولایت خاتمی دیگر نیز فرض کرده که من در این امر حیران مانده ام. نک: الجانب الغربی، ص ۶۹-۸۷، به نقل از محمد علی موحد و صمد و موحد، فصوص الحکم، درآمد برگردان متن، توضیح و تحلیل، چاپ کارنامه، ص ۸۳.
۵۹. قیصری نیز به نوعی خاتمیت ابن عربی و حضرت عیسی را می پذیرد. نک: داوود قیصری، رسالة التوحید و النبوة و الولاية، شرح و تصحیح: علامه آشتیانی، ص ۳۹.
۶۰. الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷. لو لم یکن من الدنیا الا یوم واحد طول اللّٰه ذلک الیوم حتّٰی ینزل علیّ هذا الخلیفة، و هو عتره رسول اللّٰه من ولد فاطمة - رضی اللّٰه عنها -... جده الحسن بن علی بن ابی طالب
۶۱. الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۸. «هان، آگاه باشید که خاتم الاولیاء به شهادت خواهد رسید و وجود امام عالمیان از دست خواهد رفت او سید و آقای ما که نامش مهدی است و از دودمان آل احمد است. او چونان شمشیر هندی است که پلیدیها را نابود می کند و او خورشیدی است که هر گونه تاریکی و ابرهای سیاه را می زداید.»
۶۲. همان، ج ۳، ص ۳۲۹.
۶۳. نک: الشجرة النعمانية، شرح: صدرالدین قونیوی، چاپ بیروت، ص ۵۸. عین عبارت این رساله در فتوحات مکیه، جلد سوم، ص ۳۲۷ آمده است. البته با این فرق که در فتوحات مکیه جد مهدی «حسن» و در اینجا «حسین» ذکر شده است. گویا این تغییر به دست نسخا صورت گرفته است و یا به احتمال قوی این عبارت از شارح است، چون نسخه ای که بنده مراجعه کردم متن و شرح از هم تفکیک نشده است.
۶۴. الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۵۰.
۶۵. رساله عنقاء مغرب، ص ۷۳-۷۴. البته، جناب ابن عربی در همین صفحات از رساله خود، شطیحاتی آورده و آن دسته از علمایی که تلاش می کنند ابن عربی را شیعه دوازده امامی معرفی کنند به این مجملات استناد می کنند. دلیلش هم روشن است، چون عبارت چنان

- مهمل و بی سر و سامان است که راه هر گونه تأویل و تفسیر به رأی را باز گذاشته است .
- ۶۶ . چاپ بیروت ، ص ۵۸ . این رساله را صدرالدین قونیوی شرح کرده و به همراه چند رساله کوچک دیگر ابن عربی چاپ شده است .
- ۶۷ . الفتوحات المکیه، ج ۱ باب ۲۴ ، ص ۱۸۴ .
- ۶۸ . همان ، ج ۱ ، باب ۱۴ ، ص ۱۵۱ .
- ۶۹ . رساله عنقاء مغرب ، ص ۷۵ و محسن جهانگیری ، محیی الدین چهره برجسته عرفانی ، ص ۴۷۷ .
- ۷۰ . الفتوحات المکیه، ج ۳ ، ص ۵۱۴ .
- ۷۱ . نک : یحیی یثربی ، عرفان نظری ، ص ۵۴۷-۵۵۴ . و در ضمن در عبارت قبلی عیسی را میراث دار رسول خدا معرفی نموده است .
- ۷۲ . گذشته از این که شارحان شیعی در صدد توجیه برآمدند و با تأویل های بی مورد همه این صراحت ها را به ولایت عامه تفسیر کردند ، حال آن که ولایت عامه شامل حال اولیای الاهی هم می شود ، دلیلی ندارد که حضرت عیسی را تنها مطرح کند .
- ۷۳ . فتوحات مکیه، ج ۴ ، باب ۵۷۷ ، ص ۱۹۵ .
- ۷۴ . فتوحات مکیه، ج ۲ ، ص ۴۹ و رسائل قیصری ، ص ۴۰ . « فان قلت و من الذی يستحق خاتم الاولیاء کما يستحق محمد(ص) ... »
- ۷۵ . همان ، ج ۲ ، ص ۴۹ .
- ۷۶ . فتوحات مکیه، ج ۱ ، باب ۲۴ ، ص ۱۸۳-۱۸۵ و باب ۱۴ ، ص ۱۵۰ ، و ج ۲ ، باب ۷۳ ، ص ۴۹ و ج ۳ ، ص ۵۱۴ .
- ۷۷ . فتوحات مکیه، ج ۱ ، باب ۶ ، ص ۱۱۹ و فصوص الحکم ، ذیل فصّ شیثی .
- ۷۸ . شگفتا از آقا محمدرضا قمشه ای که در رساله خود که در ذیل شرح فصوص الحکم با مقدمه و تصحیح علامه آشتیانی چاپ شده در اثبات خاتمیت امام علی (ع) و فرزندان وی ، به این عبارت استناد کرده و همین عبارت را از رساله «کلمات مکنونه» مرحوم فیض نقل کرده و آن مرحوم هم در نقل عبارت فتوحات مکیه دقت کافی نکرده و دو کلمه «امام العالم» را به عبارت ابن عربی اضافه کرده است .
- ۷۹ . فتوحات مکیه، ج ۴ ، ص ۷۵ .
- ۸۰ . همان ، ص ۷۵-۷۶ .

۸۱. همان، ج ۲، ص ۵۷۱.
۸۲. به نظر می‌رسد ابن عربی در به‌کارگیری تأویل راه افراط را پیموده است؟ چرا که آثار او را هاله‌ای از تأویلات قریب و بعید در بر گرفته است. گرچه خود موضوع را متذکر شده و می‌گوید: بناچار و از ترس علمای قشری این شیوه را انتخاب کرده است، ولی تا این حد پسندیده نیست. شگفت‌تر از همه این که خود وی، تأویل را نکوهش کرده و از آن دوری می‌جوید و تأویل را در شأن عالمانی می‌داند که دانش خود را از راه «کسب» و نه از طریق «وهب» به دست آورده‌اند و تأکید می‌کند «ایاک و التأویل...» درباره تأویلات ابن عربی، نک: محمد علی موحد و صمد موحد، فصوص الحکم درآمد، برگردان متن، توضیح و تحلیل، ص ۹۹-۱۰۶.
۸۳. فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۴۹. عبارت شیخ مختصری اضطراب دارد. برخی از ضمیرها در جای خود استعمال نشده‌اند. به نظر می‌رسد عبارت این گونه باشد بهتر است: و أما... فهو رجل... و اکرمهم.
۸۴. رسائل قیصری، فصل دوم، ص ۲۶.
۸۵. اعراف، آیه ۱۹۶.
۸۶. شرح رساله قیصری، ص ۱۵۳-۱۵۴.
۸۷. همان، ص ۱۵۶.
۸۸. سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۷.
۸۹. نک: شرح رساله قیصری. ص ۱۵۷.
۹۰. قاب قوسین در اصطلاح عرفان، مقام قُرب اسمایی است که به اعتبار تقابل میان اسمای الاهی که آن را دایره وجود نامند. مانند: آفریدن؛ و مقامی بالاتر از آن جز مقام «اوادنی» وجود ندارد. نک: عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه (ق).
۹۱. نک: شرح رساله قیصری، ص ۱۵۹.
۹۲. نک: کیهان اندیشه، شماره ۲۶، مهر-آبان ۱۳۶۸.
۹۳. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۰۶ و بحارالانوار، ج ۵، ص ۶۹.
۹۴. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲؛ ابن عربی با تغییر «نبیاً» به «ولیاً» حدیث را به خودش تطبیق داده یا منبعی که این حدیث در آن ذکر شده بوده و مورد رجوع ابن عربی بوده «ولیاً» آمده

است . (و الله اعلم بالصواب) نک : شرح فصوص الحکم، ص ۸۱ و فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۴۴ .

۹۵ . مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، به نقل از کلمات مکنونه، ص ۸۴، این حدیث در مجامع روایی با الفاظ مختلف نقل شده است گر چه در معنای آن اختلافی نیست . برای مثال «کنت مع الأنبياء سرّاً، و مع محمد جهراً .»

۹۶ . بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۸۰ . اولیای محمدیین و وارثان مقام و علم و احوال آن حضرت در مقام متحدند؛ و از این اتحاد در حدیثی چنین تعبیر شده است . «لنا مع الله حالات لیس فیها ملک مقرب و لانی مرسل . شبستری می گوید : نبی چون آفتاب، ولی ماه، یکی شد در مقام لی مع الله .»

۹۷ . مقدمه استاد سید جلال الدین آشتیانی بر مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، ص ۲۱ - ۲۲ .

۹۸ . تمام مطالب این بخش «خاتم اولیاء از دیدگاه علامه آشتیانی» از شرح مقدمه قیصری، مقدمه شرح فصوص الحکم، و مقاله ختم اولیاء از دیدگاه ابن عربی، که از آثار ارزشمند علامه آشتیانی هستند، نقل و تلخیص شده است .

۹۹ . سوره انفال، آیه ۷۲ .

۱۰۰ . «أنا ختم الأولیاء دون شک»

۱۰۱ . فرق است بین «ولایت عامه» و «ولایت مطلقه» ولایت عامه نظارتی است که از جانب ولی امر، بیشتر در امور دنیوی و بعضاً اخروی به عموم مردم اعمال می شود و اما «ولایت مطلقه» اطلاق تام و تمام دارد، به گونه ای که یک انسان کامل، ولی مطلق مردم است و دست او در هر گونه تصرف معنوی و مادی در امور مسلمانان باز است و حکم راهبری کامل انسان ها را دارد و مصداق این ولی به جز رسول خدا و امامان شیعه و اوحدی از اولیای الاهی کس دیگری نمی تواند باشد .